

بررسی فقهی ممنوع بودن تلقین در تربیت دینی

سید نقی موسوی *

دریافت مقاله: ۹۲/۳/۲۰

پذیرش نهایی: ۹۲/۱۲/۲۵

چکیده

این پژوهش درصدد است ادعای ممنوع بودن تلقین را در تربیت دینی با روش دروندینی و استنباطی و فقهی بررسی، و روش تدریس تلقینی را به عنوان یکی از رفتارهای اختیاری مربیان به دانش فقه عرضه کند و به این پرسش پاسخ دهد که آیا کاربرد روشهای تلقینی به شکل همگانی و همیشگی ممنوع است؛ اگر جواب منفی است در چه مواردی تلقین حرام است؟ منظور از تلقین در این پژوهش، «آموزش غیراستدلالی» است. نوشتار پیش‌رو، هفت دلیل برای دفاع از ممنوع بودن و حرمت کاربرد تلقین در تربیت دینی مطرح کرده و در نهایت به این نتیجه دست یافته است که فرضیه «ممنوع بودن مطلق تلقین در تربیت دینی» قابل دفاع نیست.

کلید واژه‌ها: تلقین و تربیت دینی، تربیت اعتقادی، آموزش استدلالی، فقه تربیتی، فلاسفه تحلیلی تعلیم و تربیت.

مقدمه

«تربیت دینی»^۱ یکی از عرصه‌های جدید به شمار می‌رود که به دلیل اهمیت التزام و ایمان به آموزه‌های دینی به عنوان حوزه مطالعاتی ویژه مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف تربیت دینی، پرورش انسان دیندار است. در این پژوهش، تربیت دینی، تربیت برگرفته از آموزه‌های دین (اسلام) با هدف پرورش انسان دیندار است به گونه‌ای که در همه ابعاد اعتقادی، عاطفی و رفتاری ملتزم به اسلام باشد.

با توجه به گستره اسلام، تربیت دینی به تصریح برخی از پژوهشگران دارای سه بخش تربیت اعتقادی، تربیت اخلاقی و تربیت احکامی خواهد بود (داودی، ۱۳۸۶: ۲۹).

«تربیت دینی» همچون عرصه عام تربیت با رویکردهای کلانی روبه‌رو است. در «تربیت دینی» حداقل دو رویکرد متصور است: رویکرد عقلانی و رویکرد تلقینی (سجادی، ۱۳۸۴). این تفاوت رویکردها در بنیادهای فلسفی ریشه دارد.

یکی از چالشهای تربیت دینی در مغرب زمین، چالشی است که از سوی طرفداران فلسفه تحلیلی در تعلیم و تربیت مبنی بر متناقض بودن^۲ ترکیب تربیت دینی ارائه شده است. اندیشمندانی چون پاول هرست و دیگران بر این باورند که تربیت دینی با تلقین و القای اندیشه‌ای خاص و عقیده‌ای ویژه همراه است و اساساً تربیت به شمار نمی‌رود (ر.ک: باقری، ۱۳۸۴؛ موسوی، ۱۳۷۸؛ شفیلد، ۱۳۷۵).

در برابر این چالش، شماری از پژوهشگران به دفاع از «تربیت دینی» پرداخته، و بدرستی با تمرکز بر مفهوم تلقین و عناصر تشکیل‌دهنده آن، یادآور شده‌اند که اگر محتوای آموزشی را ملاک تلقین بدانیم، مرز روشنی بین تلقین و غیر آن ترسیم نکرده‌ایم. اساساً موضوع و مواد درسی به‌خودی‌خود، نمی‌تواند تلقین‌آور باشد و نمی‌توان مدعی شد که دین و باورهای آن به‌خودی‌خود تلقین‌آور است؛ اما اگر هدف از آموزش آن، ذهنهای بسته و یا روش ارائه مفاهیم، روشهای غیرعقلانی باشد، می‌توان از تحقق تلقین سخن گفت (باقری، ۱۳۷۹: ۴۶-۴۷؛ موسوی، ۱۳۷۸).

صرف نظر از اختلاف نظرهای فلاسفه تحلیلی تعلیم و تربیت در تحدید مفهوم تلقین و یافتن هسته اصلی معنایی آن^(۱) و نیز صرف نظر از بررسی برون‌دینی این مدعا این پژوهش درصدد است

1 - Religious Education

2 - Paradoxical

تا با طرح این پرسش و بدون توجه به نوع ادعا و استدلالشان نسبت به ممنوع بودن تلقین در تربیت دینی با ارائه تعریفی از تلقین در تربیت دینی به بررسی درون‌دینی و فقهی این پرسش پردازد که آیا تلقین در تربیت دینی ممنوع است؟ با توجه به چالش‌برانگیز بودن این موضوع باید تصریح کرد که دامنه مباحث این قلمرو، بسیار گسترده است و پژوهش پیش‌رو تنها به یک موضوع می‌پردازد.

جدول ۱: قلمرو موضوعات مربوط به بحث تلقین

موضوعات	موضوع این نوشتار
تبیین صحیح و مستند مدعای فیلسوفان تحلیلی و دیدگاه‌های گوناگون	-
تبیین تعاریف تلقین در اندیشه فلاسفه تحلیلی تعلیم و تربیت	-
تلاش برای تحلیل مفهوم تلقین و شناسایی هسته معنایی آن	-
بررسی مدعای متناقض‌نما بودن «تربیت دینی» و نقل و نقد مدعیات آنان	-
نقد درون دینی مدعای «استحاله تربیت دینی»	-
بررسی فقهی جواز تلقین در تربیت دینی	-
بررسی فقهی ممنوع بودن تلقین در تربیت دینی	+

در تحلیل مفهوم تلقین، هر اندیشمندی تلاش کرده است معیار اساسی تلقین را شناسایی کند و تعریف را بر محور آن سامان بخشد؛ اما واقعیت این است که معیارهای مختلفی ارائه شده است. در این زمینه، فلاسفه تحلیلی بر سر اینکه در مفهوم تلقین از چهار معیار (هدف، نتیجه، محتوا، روشها) کدام را مدنظر قرار دهند و بر کدام اساس، این واژه را تعریف کنند با هم اختلاف دارند؛ به عبارت دیگر در قدم اول با این سؤال روبه‌رو هستند که تلقین چه وقت روی می‌دهد؛ آیا تلقین این است که هدف آموزش، یادگیری بدون دلیل باشد یا هنگامی که نتیجه و محصول آموزش، ذهنهای بسته است، تلقین صورت می‌گیرد یا اساساً یادگیری محتواها و مسائلی مثل دین، اخلاق و سیاست همان تلقین است و یا اینکه مسئله به شیوه‌های غیرعقلانی بستگی دارد و سرانجام اینکه گفته شود مجموعه‌ای از اینها به تلقین منجر می‌شود (المر، ۱۹۸۴: ۲۱۶ تا ۲۱۸). به نظر می‌رسد اصلی‌ترین معیار بازشناسی تلقین، روش تدریس غیراستدلالی است (موسوی، ۱۳۹۲)؛ به این معنا که در هر آموزشی که از روشهای غیراستدلالی استفاده شود، تلقین رخ داده است و همین معنا، مبنا و پیشفرض این نوشتار است.

باید یادآور شد که منظور از «بررسی فقهی»، روش‌شناسی رایج در دانش فقه است که

رفتارهای اختیاری مکلفان را از دید احکام پنجگانه شرعی (واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح) بررسی می‌کند و مبانی و پیشفرضهای ورود فقه اسلامی به عرصه تعلیم و تربیت در مجالی دیگر به اثبات رسیده است (اعرافی، ۱۳۹۱ الف)؛ بنابراین پرسش این است که آیا کاربری روشهای تلقین آمیز در تربیت دینی، حرام و یا مکروه است. منظور از روشهای تلقین آمیز، روشهایی است که بدون استدلال به آموزش دین می‌پردازد.

برای آزمون فرضیه «ممنوع بودن تلقین در تربیت دینی» شایسته است در ابتدا با گردآوری اطلاعات، شماری از دلالتی ساماندهی شود که می‌تواند برای حرام بودن روشهای غیراستدلالی و تلقینی در تربیت دینی اقامه شود و سپس به داوری در مورد آنها پرداخته شود. در این مجال، هفت دلیل برای دفاع از «ممنوع بودن کاربری تلقین در تربیت دینی» مطرح می‌شود:

۱. وجوب پی‌جویی دین ۲. وجوب دستیابی به معرفت یقینی (یقین ریاضی) در تحصیل بنیادهای اصول عقاید ۳. وجوب معرفت استدلالی در تحصیل بنیادهای اصول عقاید ۴. اصل تربیتی «وجوب آموزش استدلالی در تربیت اعتقادی» ۵. اصل تربیتی «وجوب صیانت» ۶. اصل تربیتی «وجوب اتقان روشهای تربیتی» ۷. عروض عناوین ثانوی.

از آنجا که «بررسی حکم شرعی تلقین در تربیت دینی» پیشنهادی در پژوهشهای اسلامی و فقهی ندارد با مرور کتابهای کلامی و فقهی و با الهام گرفتن از مباحث و قواعد گوناگون، این ادله ابداع، گردآوری و ساماندهی شده است.

۱ - وجوب پی‌جویی دین

به عنوان اولین دلیل برای ممنوع بودن به کارگیری تلقین در تربیت دینی، می‌توان چنین تقریر کرد:

- پی‌جویی و جستجو برای یافتن دین و شناخت خدا، عقلاً (و بر اساس قاعده ملازمه حکم عقل و شرع) و شرعاً نیز واجب است. هم‌چنین بر اساس قاعده عقلی «وجوب دفع ضرر محتمل»، باید اقدام مقتضی (یعنی شناخت بنیادهای اصول عقاید) را انجام داد. این وظیفه، متوجه متریبانی است که به سن تکلیف رسیده‌اند.

- بهره‌گیری مربی از تلقین، مربی را از پی‌جویی دین بازمی‌دارد و یا موجب می‌شود که به

شکل ناقص به جستجوی دین اقدام کند که به نوبه خود (از باب حرمت یاری‌رسانی در گناه)، ترک واجب و گناه شمرده می‌شود.

- در نتیجه، آموزش تلقینی، مصداقی از «یاری‌رسانی در گناهان»، و از دید شرعی، حرام است. مراد از پی‌جویی، جستجوهای اولیه و برون‌دینی است که انسان پیش از ورود به دین انجام می‌دهد و وجوب عقلی پی‌جویی دین و تلاش برای شناخت خداوند و دستوراتش، مسلم است و بر اساس قاعده ملازمه، شرعاً نیز ردای وجوب شرعی بر آن پوشانده می‌شود. در مجال دیگری روشن شد که پی‌جویی دین از واجبات مولوی است که بر تک‌تک مکلفان لازم‌الامثال است. اساساً اگر رای عقل در سلسله علل احکام باشد بر اساس قاعده ملازمه شرعی و مولوی تلقی می‌شود و بر اساس قاعده ملازمه، شارع می‌گوید که همان فرمان عقل را من نیز تأیید، و از موضع مولویت صادر می‌کنم (اعرافی، ۱۳۹۱ ب: ۱۲۳). در باب گستره این تکلیف، باید یادآور شد که دلایل وجوب پی‌جویی دین، افزون بر لزوم کسب معرفت، لوازم این معرفت را نیز به اثبات می‌رساند؛ چراکه قاعده دفع ضرر محتمل، شامل همه انواع ضررهایی می‌شود که به دلیل عدم پی‌جویی دین و عدم معرفت خدا، متوجه انسان می‌شود و جز با التزام به لوازم شناخت دین، دفع این ضرر میسر نیست. عقل آدمی افزون بر اینکه پی‌جویی دین و دین‌شناسی را در هر سه عرصه عقیده، اخلاق و احکام لازم می‌داند، تحصیل عقاید اصلی و مبنایی و نیز تحقق اخلاقیات و رفتارهای اولیه را که مورد تأکید دین است، بایسته می‌داند؛ چراکه تمامی اینها، مشمول قاعده «دفع ضرر محتمل» می‌شود؛ گو اینکه بدون دستیابی به ضروریات دین^(۲)، که شرع آنها را ضروری می‌شمارد، هنوز احتمال ضرر بکلی منتفی نشده است و برای پرهیز از این احتمال ضرر، باید اقدام مقتضی (یعنی تحصیل ضروریات عقلی و شرعی در سه عرصه عقاید، احکام و اخلاق) صورت پذیرد.

آموزش تلقینی، که مهم‌ترین ویژگی آن تهی بودن از استدلال و برهان است، مسیر پی‌جویی و جستجوی آزادانه را برای دین می‌بندد و اقدام مربی به تلقین در آموزش دین، مانع پی‌جویی دین می‌شود.

از سوی دیگر، یکی از قواعد مهم فقهی، قاعده «عدم یاری‌رسانی در گناهان» است که از آیه شریفه «تعاونوا علی البرّ و التقوا و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان» (مائده/ ۲) استخراج می‌شود. بر مبنای این قاعده، یاری‌رساندن به دیگری برای ارتکاب گناه و نافرمانی خداوند، معصیت تلقی می‌شود. البته در مورد صدق مفهوم «اعانه» و اینکه آیا مفهومی قصدی است یا واقعی، میان فقیهان

اختلاف نظر هست؛ اما بر اساس دیدگاه مورد قبول، «وقوع گناه» شرط صدق اعانه است و علم مُعین به وقوع حرام، شرط تنجز تکلیف است. بنابراین از آنجا که به کارگیری روش تلقینی در تربیت دینی، فضایی غیراستدلالی را فراهم می‌سازد و متربی را از پی‌جویی دین‌باز می‌دارد، «اعانه بر اثم» شمرده می‌شود و در نتیجه، تلقین نمودن در تربیت دینی حرام است.

۱ - ۱ - نقد و بررسی دلیل

این دلیل با چالش‌هایی روبه‌رو است:

- اولاً این دلیل شامل زمانی است که متربی به سن تکلیف رسیده باشد؛ چراکه دلیل وجوب پی‌جویی، ناظر به مکلفان است؛ به عبارت دیگر، بر فرض که این دلیل تمام باشد، ممنوع بودن تلقین را پس از تکلیف اثبات خواهد کرد؛ بدین معنا که در آموزش دین برای متربیانی که به بلوغ شرعی رسیده‌اند، نباید از روش‌های غیراستدلالی و تلقینی بهره برد. البته در اینکه سن تکلیف شرعی مراد است یا چند سال پیش از آن و یا اساساً سن بلوغ عقلی و ادراکی مدنظر است، اختلاف دیدگاه هست (آل کاشف‌الغطاء، بی تا: ۱۱۹)؛ اما در هر صورت، مبدأ تکلیف را هر سنی بدانیم (سن تکلیف عقلی یا شرعی)، این دلیل، سال‌های پیش از تکلیف متربی را شامل نمی‌شود و از این دید، اخصّ از مدعاست.

- هرچند این گزاره را محصول این دلیل باید به یاد سپرد که «در وضعیتی که متربی به تکلیف رسیده به کارگیری تلقین در آموزش اصول بنیادی عقاید، حرام است».

- ثانیاً این استدلال ناظر به روش پی‌جویی دین نیست؛ در صورتی که تلقین به روش تدریس غیراستدلالی ناظر است؛ به عبارت دیگر، این دلیل در مورد اینکه آیا معرفت حاصل پی‌جویی، باید استدلالی باشد و یا معرفت غیراستدلالی هم کفایت می‌کند، ساکت است و نیز این دلیل نسبت به معرفت حاصل از تقلید هم ساکت است و نمی‌تواند مدعا را اثبات کند؛ چراکه تنها پی‌جویی و معرفت‌یابی را الزامی می‌داند و روش‌های تلقینی نیز تا این حد معرفت‌زاست.

- ثالثاً باید توجه کرد که بر اساس این استدلال تا وقتی تلقین در تربیت دینی به وقوع متربی در حرام (عدم پی‌جویی دین) منجر شود، حرام خواهد بود و در غیر این صورت، مشمول خطاب «لاتعاونوا علی الاثم و العدوان» نخواهد بود.

۲ - وجوب دستیابی به «معرفت یقینی و ریاضی» در تحصیل بنیادهای اصول عقاید
 معارف اسلام به عقاید، احکام و اخلاق تقسیم می‌شود؛ به عبارت صحیحتر، گزاره‌های اسلام
 یا تجویزی است و یا توصیفی. گزاره‌های توصیفی نیز برخی پیشینی و عقلی، و برخی پسینی و نقلی
 است. ویژگی معارف پیشینی این است که به لحاظ منطقی، حجیت آنها نمی‌تواند درون‌دینی باشد؛
 مانند تمام یا برخی از اصول پنجگانه عقاید. نتیجه اینکه در یک دسته‌بندی، عقاید اسلامی به
 دو گونه است: ۱. بنیادهای اصول عقاید (و گزاره‌های پیشینی و ماقبل‌الدین، مانند اصل وجود خدا و
 توحید) ۲. تفصیلات اصول عقاید (مانند جزئیات حوادث معاد مانند برزخ، صراط و ...) و عقاید
 غیراصولی (عقایدی مانند ملائکه، جن و ...)

دومین دلیل برای حرمت کار بست تلقین در تربیت دینی را می‌توان چنین بیان کرد:
 - دستیابی به معرفت یقینی (یقین منطقی و ریاضی) در تحصیل بنیادهای اصول عقاید بر همه
 مکلفان از جمله متریان، واجب است.
 - مربی در تربیت اعتقادی باید زمینه‌هایی فراهم کند که مرتبی به معرفت یقینی درباره اصول
 عقاید دست یابد و روش تلقینی، مرتبی را قطعاً به یقین منطقی نمی‌رساند.
 - پس، تلقین از سوی مربی از باب «یاری‌رسانی در گناهان»، حرام است.
 شایسته است در ادامه به توضیح و تبیین دلیل و سپس نقد و بررسی آن اقدام شود.

۲ - ۱ - توضیح و تبیین دلیل

در ابتدا باید یادآور شد که این دلیل تنها بر اساس برخی از نظریات در حوزه معرفت‌شناسی
 دینی است. بررسی عقاید واجب‌التحصیل و معارف واجب در میان متکلمان و فقیهان شیعه سابقه -
 ای دیرینه دارد.^(۳) گرچه بیشتر متفکران، «معرفت لازم و کافی در دین» را به طور مستقل و جداگانه
 مطرح نکرده‌اند در ضمن مباحثی نظیر لزوم استدلال و کسب علم، مشروعیت تقلید در عقاید دین،
 مباحث حجج و ... در کتابهای کلامی، فقهی و اصولی به این مسئله اشاره شده است که می‌توان
 چنین نتیجه گرفت که لزوم دستیابی به علم و یقین در تحصیل عقاید، میان اغلب متفکران مسلمان،
 اتفاقی است (ر.ک: حسین زاده، ۱۳۸۷: ف ۳).

نکته جالب توجه اینکه معمولاً فقیهان و متکلمان، منظور خود را از یقین و علم لازم در حوزه
 عقاید تبیین نکرده‌اند. فقها و اصولیان بسیاری را می‌توان یافت که به لزوم دستیابی به علم و یقین

در اصول اعتقادی دین، اهتمام داشته و به آن پرداخته‌اند (حسین زاده، ۱۳۸۷)؛ بزرگانی همچون شیخ طوسی در عدة الاصول، (۱۱۴ تا ۱۱۷) شهید اول در الفیه (۳۸)، شهید ثانی در المقاصد العلیه و المعالم (۲۴۳)، علامه حلی در الباب الحادی عشر (۳)، محقق اردبیلی در مجمع الفائده (۱۸۳)، محقق حلی در المعارج (۲۰۰ و ۱۹۹)، محقق ثانی در الرسالة الجعفریة (۸۰) و آقا جمال‌الدین خوانساری در مبدأ و معاد (۱۰ و ۱۱) و حسن بن علی حلی در اشاره السیق (۱۴)؛ اما تقریباً همه آنها در طرح این موضوع، متوجه مسئله مشروعیت تقلید در اصول اعتقادی دین بوده، و در نهایت برخی، اعتبار و کافی بودن ظن و گمان را در اصول اعتقادی نیز بررسی کرده‌اند؛ ولی به این مهم نپرداخته‌اند که در صورت لزوم دستیابی به علم و یقین و یا لزوم دستیابی به معرفتی استدلالی، مراد آنان از علم چیست و کدام مرتبه از علم و معرفت را مد نظر دارند؛ یقین منطقی یا یقین بالمعنی الخاص که با معرفت تقلیدی هم قابل جمع است و یا یقین روانشناختی و یا حتی مرتبه‌ای نازلتر و علم متعارف؟

شایان توجه است که از دید معرفت‌شناسی، معرفت به دو گونه معرفت تصویری و تصدیقی (یا گزاره‌ای) تقسیم می‌شود. معرفت گزاره‌ای نیز خود اقسامی دارد (حسین زاده، ۱۳۸۷: ۳۰ تا ۳۳):

۱ - یقین بالمعنی الاخص یا یقین منطقی (و ریاضی و یا یقین مضاعف) که اعتقاد جازم صادق (مطابق با واقع) و ثابت (زوال‌ناپذیر) است.

۲ - یقین بالمعنی الخاص که اعتقاد جازم صادق (مطابق با واقع) که معرفت تقلیدی را هم شامل می‌شود.

۳ - یقین بالمعنی الاعم یا یقین روانشناختی به معنای مطلق اعتقاد جازم

۴ - علم متعارف: اگر معرفت ظنی به حد اطمینان برسد، «علم متعارف» نامیده می‌شود و آن اعتقاد راجح صادق اطمینانی است.

۵ - گونه‌ای از معرفت گزاره‌های نیز از حد یقین پایین‌تر است و تنها اعتقادی راجح تلقی می‌شود که «معرفت ظنی» خوانده می‌شود. همان طور که در بند پیشین گفته شد، اگر معرفت ظنی به حد اطمینان برسد، «علم متعارف» نامیده می‌شود و اگر مطابق با واقع باشد، «ظن صادق» خوانده می‌شود.

۶ - اگر معرفت ظنی با واقع مطابق نباشد، «ظن کاذب» است که، اعتقاد راجح کاذب است و

دیگر معرفت نخواهد بود.

در میان متکلمان شیعه، یکی از اندک نظریه پردازانی که آشکارا مراد خود را از علم و یقین بیان کرده، آیت الله سید علی قاضی طباطبائی است. ایشان در اصول اعتقادی دین، دستیابی به یقین بالمعنی الاخص را لازم می‌شمارد.

این استدلال، که قصد دارد ممنوع بودن تلقین را در تربیت دینی اثبات کند بر این مبنا پایه ریزی شده است که هر مکلف باید در تحصیل بنیادهای اصول عقاید و شکل دهی به نظام باورهای دینی خویش به مرز یقین منطقی و ریاضی دست یابد.

در ادامه، کبرای دلیل، که برگرفته از بیانات شهید قاضی طباطبائی است، تبیین می‌شود.

۲ - ۱ - ۱ - تبیین کبرای دلیل

شهید قاضی طباطبائی، که بر متن اللوامع الهیه فاضل مقداد تعلیقه زده است آشکارا می‌گوید که در تحصیل عقاید، باید به علم و یقین دست یافت و منظور از علم، یقین منطقی و ریاضی است: «المراد بالمعرفة، العلم الخاص و هو الاعتقاد الجازم المطابق الثابت» (فاضل مقداد، ۱۴۲۲: ۸۵) از دید ایشان، یقین به اصول عقاید پنجگانه، واجب است و پذیرفتن این عقاید از راه تقلید، جایز نیست و در ادامه با صراحت می‌نگارد که تقلید، ظن آورست و علم عادی و ظن اطمینانی را افاده می‌کند؛ در صورتی که در اصول دین، باید به علم قطعی، دست یافت که احتمال خلاف در آن نیست (فاضل مقداد، ۱۴۲۲: ۸۲ و ۸۳).

۲ - ۱ - ۲ - تبیین صغرای دلیل و نتیجه آن

بر اساس نظریه برگزیده، معیار اصلی فرایند تلقین در روش تدریس آن نهفته است که از روشی غیراستدلالی بهره می‌جوید (موسوی، ۱۳۹۲). چنین آموزشی، معرفت یقینی و یقین ریاضی و منطقی را به دست نمی‌دهد؛ همان گونه که در عبارت شهید قاضی ملاحظه شد، ایشان هم تقلید را (که به گونه‌ای با مفهوم تلقین مرز مشترک دارد) ظن آور می‌داند که نهایتاً می‌تواند علم عادی و متعارف را نتیجه دهد.

بنابراین انتخاب روشهای تلقینی در آموزش اصول عقاید، موجب می‌شود متریبان نتوانند به تکلیف واجب خود، عمل کنند و در این صورت، این اقدام مربی، مصداقی از «یاری‌رسانی به دیگران در گناهان» تلقی می‌شود. نتیجه اینکه آموزش تلقینی در بنیادهای اصول عقاید از باب اعانه بر اثم، حرام، و بهره‌گیری از روشهای غیراستدلالی و تلقینی برای مربیان، ممنوع است.

۲-۲ - نقد و بررسی دلیل

پس از توضیح و تبیین این دلیل در ادامه به نقد کبروی و صغروی این دلیل پرداخته می‌شود:

۲-۲-۱ - نقد کبرای دلیل

نهایت استدلال شهید قاضی در مردود بودن تقلید در اصول عقاید و عدم کفایت ظن و گمان در تحصیل اصول عقاید است و نیز اینکه معرفت تقلیدی، معرفتی ظنی و حداکثر «ظن اطمینانی» [یا به اصطلاح ما «علم متعارف»] در تحصیل اصول عقاید، کافی نیست (فاضل مقداد، ۱۴۲۲: ۸۲ و ۸۳)؛ اما به چه دلیل باید به یقین بالمعنی الاخص دست یافت؟ آیا این سطح عالی از معرفت برای همگان دست‌یافتنی و مقدور است؟ مسلماً این گونه نیست و مستلزم عُسر و حرج است. به نظر می‌رسد علم عادی و متعارف در تحصیل اصول بنیادی عقاید کافی است. در ادامه این نظریه تبیین می‌شود.

۲-۲-۲ - دفاع از کفایت «علم متعارف» در تحصیل بنیادهای اصول عقاید

گفته شد که معمولاً اندیشمندان اسلامی میزان «معرفت لازم» را در تحصیل اصول عقاید آشکارا تعیین نکرده‌اند؛ اما در عبارات شهید ثانی و محقق قمی، تصریحاتی به چشم می‌خورد که درجه زیاد معرفت و یقین ریاضی را لازم نمی‌دانند و بلکه علم متعارف را کافی می‌شمارند. در شمار اولین افرادی که به کفایت معرفت اطمینانی در تحصیل اصول عقاید تصریح کرده است، شهید ثانی (متوفای: ۹۶۶ ق) قرار دارد. ایشان پس از واجب دانستن شناخت خداوند و صفاتش و نیز نبوت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و مواردی دیگر، یادآور می‌شود که دستیابی به این معرفتها، باید با دلیل و استدلال باشد و توضیح می‌دهد که در این رابطه، صرف اطمینان نفس، کافی است از هر راهی که به دست آید مگر تقلید (شهید ثانی، ۱۴۲۰: ۳۹) و در جایی دیگر در مورد واژه دلیل، توضیح می‌دهد که تنها معرفت لازم در عقاید، «سکون قلب و اطمینان نفس است به نحوی که عقیده مکلف را از هجمه شبهات حفظ نماید که البته نباید به شکل تقلیدی یا چشم‌بسته باشد» (همان: ۴۶). ایشان در دیگر مکتوبات خویش، ملاک ایمان شرعی را جزم می‌داند؛ به هر راهی که باشد؛ الهام یا تعلم و یا استدلال (شهید ثانی، ۱۴۲۱: ۷۵۴) و بر این باور است که تحصیل ایمان بر هیچ یک از علوم از جمله دانش کلام و منطق، متوقف نیست؛ بلکه تنها فطرت انسانی با وجود اختلاف مراتب و قرآن و سنت متواتر و مشهور، کافی است (همان: ۷۵۹).

از دیگر اندیشمندانی که آشکارا، لزوم دستیابی به یقین بالمعنی الاخص (یقین ریاضی) را انکار

کرده و بر کفایت علم متعارف تاکید کرده، میرزا ابوالقاسم قمی است.

ایشان معنای یقین و علم را در قرآن بررسی کرده است و به این نتیجه دست می‌یابد که این الفاظ در معنای لغوی خود به کار رفته است نه اصطلاحی و از این رو، علم و یقین در قرآن به معنای جزم و زوال شک و عدم تزلزل است (میرزای قمی، بی تا: ۱۷۶). از این رو با نبودن قرینه برخلاف، نمی‌توان از معنای حقیقی دست کشید. وی در ادامه، تمسک به اجماع را از سوی کسانی چون شیخ طوسی، محقق اردبیلی و شیخ بهایی به چالش می‌کشد و اشتراط قطع و یقین را در تحصیل اصول دین، مشکل می‌شمارد (همان: ۱۷۷). ایشان در ادامه به پیامد منفی نظریه لزوم دستیابی به یقین منطقی در تحصیل عقاید، اشاره می‌کند مبنی بر اینکه یقین برای همه انسانها مقدور نیست و برخی از مسائل، اساساً یقینی نیست (همان: ۱۷۲). ایشان در مواضع گوناگون آشکارا تحصیل یقین به معنای جزم ثابت مطابق با واقع را مطلقاً انکار می‌کند و چنین می‌نگارد: «و اما لزوم تحصیل یقین بالمعنی الجزم الثابت المطابق للواقع مطلقاً فهو فی غایه البعد» (همان: ۱۷۲ تا ۱۸۱)؛ زیرا دلیلی نیست که این مرتبه عالی از معرفت را واجب کند و در مقابل، همان گونه که معنای لغوی واژه‌های علم و یقین در متون دینی موید این نکته است، صرفاً اطمینان کافی است (همان، ۱۹۸).

نتیجه اینکه برخلاف کبرای دلیل به نظر نگارنده این سطور (ر.ک: اعرافی، ۱۳۹۱ ب: ۳۶۰)، معرفت کافی در تحصیل اصول عقاید، علم متعارف و اطمینان عرفی است و از این دید، کبرای دلیل بشدت مخدوش است.

۲ - ۲ - ۳ - نقد صغرای استدلال

در صغرای دلیل بیان شد که «روش تلقینی، مرتبی را قطعاً به یقین منطقی و ریاضی نمی‌رساند». در پاسخ باید گفت که اولاً یقین منطقی در تحصیل اصول عقاید واجب نیست و ثانیاً آن مرتبه‌ای از معرفت که دستیابی به آن، لازم است به واسطه آموزش تلقین آمیز نیز به دست می‌آید و حتی یقین روانشناختی نیز با تلقین حاصل می‌شود.

بر اساس بررسیها (اعرافی: ۸۳ - ۸۴)، آموزش آنچه یادگیری آن واجب است، الزامی نیست؛ به عبارت دیگر، الزامی بودن وظیفه تعلیمی دانشجو با الزامی بودن وظیفه تعلیمی همان ماده درسی برای معلم ملازمه‌ای ندارد؛ لذا آموزش محتوایی که یادگیری آنها واجب یا مستحب است، استحباب دارد، پس در نهایت، نتیجه تطبیق کبرا بر مورد دلیل این گونه خواهد بود:

آموزش عقاید به گونه‌ای که متربی به یقین منطقی دست یابد، مستحب است و در نتیجه اتخاذ روش تلقینی، ترک واجب نخواهد بود؛ بلکه تنها ترک مستحب قلمداد خواهد شد. هر چند سن این تکلیف، روشن نشده است بر اساس کبرای دلیل، محدوده این تکلیف از زمانی آغاز می‌شود که متربی رشد عقلانی برای دستیابی به معرفت منطقی در تحصیل اصول عقاید را دارا شود و قطعاً پیش از آن را شامل نمی‌شود. بنابراین اگر هم این دلیل در اثبات حرمت تلقین در تربیت دینی، توفیق می‌داشت، باز هم مدعا (حرمت تلقین مطلقاً) اثبات نمی‌شد و به اصطلاح دلیل اخص از مدعا می‌بود.

نتیجه اینکه این دلیل نیز نمی‌تواند ممنوع بودن کاربرد تلقین را در تربیت دینی اثبات کند و تنها گزاره‌ای که از این دلیل می‌توان پذیرفت این چنین است: آموزش تلقینی اصول بنیادی عقاید به متربیانی که به سن تکلیف (شرعی یا عقلی) رسیده‌اند، کنار نهادن استحب است.

۳- وجوب «معرفت استدلالی» در تحصیل اصول بنیادی عقاید

در فهرست دلائل «ممنوع بودن کاربرد تلقین در تربیت دینی» می‌توان سومین دلیل را این گونه بیان کرد:

- تحصیل اصول بنیادی عقاید به شکل استدلالی واجب است و ترک آن گناه (اثم).
 - آموزش تلقینی و غیراستدلالی، اعانه بر اثم است.
 - پس، تلقین در آموزش اصول بنیادی عقاید، حرام است.
 برخلاف دلیل پیشین، که بر میزان معرفت لازم در تحصیل اصول عقاید تکیه داشت، این دلیل به روش‌شناسی یادگیری و باور به عقاید توجه دارد.
 باید توجه کرد که روش تحصیل اصول عقاید می‌تواند به شکل اجتهادی و استدلالی و یا به صورت تقلیدی باشد. منظور از معرفت استدلالی، معرفتی است که از راه دلیل، حاصل شود و متربی در پذیرش معرفت، نقشی فعال داراست و دلیل هم می‌تواند از سنخ دلائل عقلی، نقلی، تجربی و یا شهودی باشد. در مقابل، معرفت تقلیدی قرار دارد که پیروی از دیگران است در آنچه می‌گویند و عمل می‌کنند بدون اینکه تفکر و تأمل و جستجویی برای دلیل اینها صورت گیرد؛ گو اینکه پیروی‌کننده، گفتار و کردار دیگران را مانند قلاده‌ای به گردن آویخته است (بر اساس معنای لغوی تقلید).

باید یاد آور شد که پیروی از دیگران با نگاه ارزشگذارانه به دو گونه مثبت و منفی است؛ به عبارت دیگر، پیروی بدون دلیل از دیگران در فکر و رفتار، گونه‌هایی دارد: پیروی عالم از عالم که مذموم است. پیروی عالم از جاهل که مردود است. پیروی جاهل از جاهل که معقول نیست و پیروی جاهل از عالم که عقلاً آن را مطلوب می‌شمارند. پیروی از خُبره و کارشناس، مقبول است؛ زیرا انسان نمی‌تواند در همه مسائل به اجتهاد و اطلاعات تخصصی دست یابد. اساساً پیروی نادان از دانا و پیروی از کارشناس بر اساس دلیل و حجت و بر پایه استدلال صورت می‌گیرد و اگر هم به آن «تقلید» اطلاق شود از نوع تقلید مثبت و پسندیده است.

علامه حلی عدم اعتبار معرفت تقلیدی را در تحصیل اصول عقاید، اجماعی می‌شمارد و می‌نویسد:

«أجمع العلماء على وجوب معرفة الله و صفاته الثبوتية و ما يصح عليه و ما يمتنع عنه و النبوة و الإمامة و المعاد بالدليل لا بالتقليد» (حلی، ۱۳۶۵: ۱)

مانند چنین سخنی در عبارات شهید اول (۱۴۰۸: ۳۷)، محقق ثانی و صریحتر از آن عبارت محقق در «المعارج» است (به نقل از انصاری، بی‌تا: ۲۸۳).

در میان متکلمان و حکیمان نیز ملا عبدالرزاق لاهیجی در این باره، ادعای اجماع کرده است مبنی بر اینکه متکلمان بر لزوم نظر و اکتساب علم در معرفت الله اتفاق نظر دارند (لاهیجی، بی‌تا: ۴۳۱). ایجی و تفتازانی و ... نیز به صراحت ادعای اجماع نموده‌اند (ایجی، ۱۳۲۵: ۲۵۱؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۶۲). البته در این میان، دیدگاه برخی از ظاهرگرایان مبنی بر عدم وجوب نظر را باید استثنا کرد.

عدم کفایت معرفت تقلیدی (و لزوم معرفت استدلالی) در تحصیل اصول عقاید بر بحثی مبنایی تر می‌تواند استوار باشد. توضیح اینکه، در باب حجیت قطع و یقین و ذاتی بودن حجیت آن، دست کم دو نظریه حجیت و عدم حجیت هست. آنان که حجیت قطع را ذاتی یا لازمه ذات می‌شمارند در باب روش کسب یقین و معرفت، نظری ندارند و با هر روشی که یقین و قطع، حاصل شود آن را حجت می‌دانند. بر این پایه، دستیابی به یقین در حوزه عقاید، صرف نظر از استدلالی یا تقلیدی بودن آن معتبر خواهد بود؛ همان گونه که شیخ انصاری یقین حاصل از تقلید را معتبر می‌داند (بی‌تا: ۲۸۳ و ۲۸۴)؛ اما بر مبنای اعتباری بودن حجیت قطع (خمینی، ۱۳۸۲: ۸۱ تا ۸۵) برای

اعتبار معرفت تقلیدی در عرصه عقاید باید دلیلی اقامه کرد.

۳- ۱- تبیین و بررسی کبرا

شایان ذکر است که این دلیل بر پایه دلیل پیشین مبتنی است به این معنا که باید دید معرفت لازم در اعتقادات چیست و سپس از وجوب یا عدم وجوب معرفت استدلالی سخن گفت و بررسی کرد که آیا معرفت لازم در اعتقادات با روش تقلیدی نیز به دست می‌آید و یا خیر. بر مبنای دیدگاهی که معرفت لازم را در عقاید معرفت یقینی (یقین ریاضی و منطقی) می‌داند، مسلم است که روش تقلیدی نمی‌تواند چنین معرفتی را در مرتبه ایجاد کند و حتماً باید از روشهای استدلالی، عقاید و اصول آن را بشناسد و ایمان آورد؛ اما بر مبنای دیدگاهی که علم متعارف را نیز در شناخت عقاید کافی می‌داند، دیگر اصراری بر راه استدلال نخواهد داشت.

البته پیشفرض این سخن در باب مشروع بودن راه استدلال یا تقلید در اصول عقاید این است که در متون دینی و قرآن کریم، آنچه مهم است میزان معرفت لازم در تحصیل عقاید است نه راه اکتساب آن؛ به عبارت دیگر، قرآن کریم از ظن و گمان نهی می‌کند و آنها را غیر معتبر می‌شمارد و علم را حجت می‌داند؛ خواه علم از راه تقلید حاصل شود و یا اجتهاد و استدلال. آیات نافی تقلید نیز به تقلیدی ناظر است که ظن و گمان به دنبال دارد؛ در غیر این صورت، هرگونه پیروی از دیگران مردود نیست (در ادامه بررسی خواهد شد)؛ اما ممکن است دیدگاهی بر خلاف پیشفرض یاد شده، مدعی شود که قرآن کریم و متون دینی علاوه بر میزان معرفت، روش‌شناسی و راه‌های کسب معرفت و حصول عقیده را نیز تعیین کرده‌اند.

بنابراین، این دلیل در ادامه دلیل پیشین باید ارزیابی شود. بر مبنای دیدگاهی که معرفت لازم را یقین ریاضی می‌داند، معرفت لازم در تحصیل اصول عقاید از راه تقلید به دست نمی‌آید و اساساً روشهای تقلیدی، روشی عقیم است.

شایسته است عبارات شهید قاضی مورد بازخوانی قرار گیرد و تعیین شود که تا چه حد ایشان به لوازم دیدگاه «وجوب معرفت یقینی در تحصیل اصول عقاید» ملتزمند. ایشان بر این باورند که یقین به اصول پنجگانه دین، واجب است و تقلید در آنها جایز نیست. ایشان در ادامه چنین می‌نگارد:

«فالتقلید فی أصول الدین کالشکّ و الشاکّ فی أصول الدین کافر، بل الظن فی أصول الدین كذلك، فإنّ الظن لا یغنی من الحقّ شیئاً بل العلم الحاصل عن تقلید أيضاً كذلك كما هو المعروف» قابل ذکر است که ایشان آشکارا متذکر می‌شود که معرفت حاصل از تقلید، عادی و ظنّ

اطمینانی است که با احتمال خلاف نیز سازگار است و احتمال خلاف در اصول دین، واضح البطلان است؛ در صورتی که معرفت مطلوب در این زمینه، قطعی و یقینی است که هیچ احتمال مخالفی در آن راه ندارد.

عبارت بعدی ایشان به گونه‌ای است که روشن می‌کند که مخالفت ایشان با روش تقلیدی در این زمینه به دلیل معرفت ظنی حاصل از تقلید است و گرنه ایشان با تقلید یقین آور مخالفتی ندارد. بنابراین به نظر می‌رسد اختلاف نظر میان ایشان و مخالفان این دیدگاه، نزاعی صغروی است و اینکه ایشان اساساً تقلید را ظن آور می‌شمارد؛ برخلاف دیگران که سطوح بالاتری برای میزان معرفت حاصل شده از تقلید نیز متصور می‌دانند. شهید قاضی در پایان تکرار می‌کند که «فالحق ما ذهب إليه المشهور من عدم كفاية التقليد في أصول الدين» (فاضل مقداد، ۱۴۲۲: ۸۲ و ۸۳).

نتیجه اینکه بر مبنای دیدگاهی که معرفت لازم را در تحصیل اصول عقاید یقین منطقی و ریاضی می‌داند (صرف نظر از استناد این دیدگاه به اندیشمندی خاص)، معرفت استدلالی در تحصیل اصول بنیادی عقاید واجب است و به این ترتیب، تلقین در تربیت دینی از باب اعانه بر اثم حرام خواهد بود؛ اما همان طور که روشن شد، این دیدگاه مردود است و بر اساس دیدگاه «کفایت علم متعارف در تحصیل اصول عقاید» باید به گونه‌ای دیگر در مورد معرفت استدلالی در تحصیل اصول عقاید و لزوم آن قضاوت کرد.

باید دانست که وجوب معرفت استدلالی در اصول بنیادی عقاید، وجوبی عقلی است نه نقلی به این معنا که عقل بر اساس قاعده وجوب دفع ضرر محتمل، شناخت گزاره‌های پیشین و اصول بنیادینی چون اصل وجود خدا و صفات وی و ... را لازم می‌شمارد؛ اما از سوی دیگر، همان طور که در دلیل اول متذکر شدیم، قاعده وجوب دفع ضرر محتمل، إشعاری به روش دفع ضرر و استدلالی یا تقلیدی بودن آن ندارد و نیز گفته شد که معرفت لازم در تحصیل اصول عقاید، علم متعارف است. باید دانست که قاعده وجوب دفع ضرر محتمل به مقدمه‌ای دیگر، نیازمند است و آن اینکه ماهیت گزاره‌های پیشینی و معارف «ما قبل الدین» آن گونه است که ابزار حس، تجربه و نقل در آن کارآمدی ندارد؛ به عبارت دیگر از آنجا که موضوعات از سنخ موضوعات قابل حس و تجربه نیست برای نمونه برای اثبات وجود خدا و ... حتماً باید از روشهای عقلی بهره جست (هرچند ممکن است در برخی مقدمات از حس و نقل نیز بهره گرفت)؛ اما اساس برهان و استدلال باید عقلی باشد.

البته وجوب معرفت استدلالی و عدم تقلید تنها در اصول بنیادی عقاید و گزاره‌های پیشین عقاید است و پس از آن، فروع عقاید و نیز تفصیل آن را می‌توان از راه نقل شناسایی کرد. آیات قرآن در باب لزوم معرفت استدلالی در تحصیل اصول عقاید، اشارات متعددی دارند؛ گاهی به تفکر در عقیده، دعوت کرده‌اند (اعراف / ۱۸۴؛ سبأ / ۴۶؛ بقره / ۲۱۹؛ روم / ۸؛ بقره / ۷۳؛ آل عمران / ۶۵؛ انعام / ۳۲ و...)؛ گاهی نیز استماع این حقایق و معارف را پسندیده (یونس / ۴۲ و ۴۳؛ نمل / ۸۰ و ۸۱...) و در نهایت در موارد بسیار متعددی به برهان آوردن در مورد عقاید و پذیرفتن عقاید پس از استدلال عقلی، تشویق نموده‌اند (بقره / ۱۱۱؛ کهف / ۱۵؛ طه / ۱۳۳ و...).

در قرآن کریم هرگونه پیروی مذموم نیست. آیات فراوانی پیروی خردمندانه و عاقلانه را، که بر پایه استدلال عقلانی «رجوع به کارشناس» است توصیه می‌کند (مانند: «فاتبعوا مله ابراهیم حنیفا» آل عمران / ۹۵) و یا آیات اقتدا و الگوگیری مانند «لقد کان فی رسول الله اسوه حسنه» (احزاب / ۲۱) و «فبهدهم اقتده» (انعام / ۹۰)؛ هم چنین از سوی دیگر، معرفت ظنی در قرآن کریم مردود است (ان الظن لایغنی من الحق شیئا (یونس / ۳۶؛ نجم / ۲۸). با این دو مقدمه، می‌توان نتیجه گرفت که آیاتی که تقلید از آبا و دیگران را نفی می‌کند به گونه‌ای از تقلید و پیروی از دیگران ناظر است که معرفت ظنی را به دست دهد و همان طور که در تعریف تقلید گفته شد، تقلید، پیروی بی‌دلیل در عمل و فکر از دیگران است در صورتی که تقلید مثبت و پیروی از کارشناس، خود دلیلی عقلانی دارد و تقلید مثبت شمرده می‌شود.

نتیجه اینکه کبرای دلیل بر وجوب معرفت استدلالی در تحصیل اصول بنیادی عقاید، پای می‌فشارد و دیدگاه مقبول نیز با تقریری دیگر مدعی همین نتیجه است؛ هرچند در فروع و تفصیل عقاید، تقلید را جایز می‌داند. بنابراین بر اساس آیات یاد شده، تقلید منفی در همه جا و بویژه در یادگیری و شناخت معارف دین، ممنوع است و نیز تقلید مثبت در تحصیل اصول بنیادی عقاید، ممنوع است و نمی‌توان وجود خدا و ... را از راه پیروی از دیگران، شناخت و باور کرد.

۳ - ۲ - تبیین صغرای دلیل و تطبیق کبرا بر مورد استدلال

صغرای سومین دلیل بر ممنوع بودن تلقین بر این نکته پای می‌فشرد که آموزش تلقینی و غیراستدلالی، اعانه بر اثم است. در راستای تبیین صغرا باید اثبات کرد که تلقین موجب می‌شود اگر مرتباً به معرفت استدلالی و اجتهادی دست نیابند، مرتکب گناه و ترک واجب می‌شوند و

این هدف از طریق مقایسه آموزش تلقینی با تقلید ممکن است. باید توجه کرد که میان تلقین‌پذیری (تلقن) و تقلید، شباهتها و تفاوت‌هایی هست؛ از جمله تفاوت‌ها این است که در تلقین‌پذیری قصد و آگاهی نیست برخلاف تقلید کردن که اعم است و نیز معمولاً تلقین‌گر، دارای قصد و اراده است؛ برخلاف تقلیدشونده که ممکن است این‌گونه نباشد؛ هم چنین معمولاً تقلید در رفتارها تجلی می‌کند درحالی که تلقین، بُعد شناختی دارد. از سوی دیگر، گفته شد که تقلید به دو دسته تقلید منفی و مثبت تقسیم می‌شود و معرفت حاصل از تقلید منفی، معرفتی غیراستدلالی است و معرفت حاصل از تقلید مثبت را می‌توان استدلالی (و مبتنی بر استدلالی بنیادین) دانست. بنابراین از آنجا که تلقین در این نوشتار، آموزش غیراستدلالی تعریف شده است، می‌توان گفت که تلقین‌پذیری و تقلید منفی، دو مفهوم مساوی است؛ زیرا هر دو معرفتی غیراستدلالی را به دست می‌دهد و مفهوم تلقین‌پذیری با مفهوم تقلید مثبت، متضاد است.

نتیجه اینکه اگر معلم، عقاید را به گونه‌ای غیراستدلالی و تلقینی تدریس کند، فرصت کسب معرفت استدلالی را از دانش‌آموزان سلب می‌کند و دانش‌آموزان مرتکب ترک واجب خواهند شد و به این ترتیب، آموزش تلقینی از باب اعانه بر اثم، حرام خواهد بود.

۳ - ۳ - بررسی دلیل

گفته شد که کبرای دلیل، مبنائاً مردود است؛ زیرا بر اساس دیدگاه مقبول، معرفت لازم در تحصیل اصول عقاید را طوری معنا کردیم که با تقلید هم به دست می‌آید؛ اما این نکته را می‌پذیریم که بر مبنای مُستدل، تلقین، فرصت اجتهاد و استدلال را در یادگیری و عقیده‌مندی به اصول بنیادی عقاید، فراهم نمی‌کند؛ بلکه بر عکس، فضای تقلیدی و غیراستدلالی را حاکم می‌کند؛ هم چنین صغرای دلیل نیز مورد پذیرش است؛ اما با تقریری دیگر از کبرای دلیل.

گفته شد که روشهای تلقینی اگر تقلیدی (بدون دلیل) هم باشد برای اکتساب معرفت لازم در اصول عقاید کافی است؛ اما سنخ شناخت و باور به اصول عقاید به گونه‌ای است که باید با ادله عقلی باشد نه نقلی؛ بنابراین در این بخش، تلقین حرام است؛ زیرا تلقین از روش عقلی بهره نمی‌گیرد؛ به عبارت دیگر اصول عقاید دو دسته است: بنیادهای اصول عقاید و تفصیلات آن (مثل اصل معاد و نیز تفصیلات معاد و برزخ و...). که در آموزش بنیادهای اصول عقاید، تلقین حرام است.

دستاورد این دلیل بر مبنای تقریر مقبول، چنین است:

آموزش اصول بنیادی عقاید، باید عقلانی باشد و آموزش تلقینی در این موارد حرام است؛ اما برای آموزش تفصیل عقاید و دیگر معارف دین، روشهای تلقینی اگر تقلیدی (بدون دلیل) هم باشد، کافی است مشروط به اینکه «علم متعارف» حاصل شود.

۴ - اصل تربیتی «وجوب آموزش استدلالی در تربیت اعتقادی»

شایان توجه است که دلایل پیشین بر مبنای وظیفه متری و خردورزی وی، استوار است و به همین دلیل با قاعده «سرایت حکم تعلم به تعلیم» یا «اعانه بر اثم» برای دلالت بر مُدعا (ممنوع بودن تلقین در تربیت دینی) باید پشتیبانی می‌شد؛ اما دلیل پیش‌رو و دلایل بعدی بر وظیفه مربی تکیه دارد و طبیعتاً در صورت روایی این ادله، مستقیماً بر مدعا، دلالت دارد و به واسطه نیازی ندارد.

چهارمین دلیل بر ممنوع بودن آموزش تلقینی در تربیت دینی، چنین است:

- به عنوان یک اصل تربیتی (در تربیت اسلامی)، خردپروری و کاربرد روشهای استدلالی و عقلانی در تربیت اعتقادی واجب است.

- تلقین کردن، مُناقض این اصل است و در واقع با انتخاب روشهای تلقینی، راهی برای خردورزی و خردپروری باقی نمی‌ماند و تلقین، موجب ترک شدن این واجب (وجوب آموزش استدلالی) است.

- پس تلقین نمودن، ترک واجب و حرام است.

در نوشتارهای تخصصی و غیرتخصصی، خردورزی و خردپروری در تربیت اسلامی مقبول و مشهور است و پژوهشهای گوناگونی درباره جایگاه والای عقل و استدلال و نیز خردورزی و خردپروری در تربیت اسلامی صورت گرفته است (بهشتی، ۱۳۸۶؛ ملک، ۱۳۷۹؛ مرزوقی، ۱۳۸۶ و...)؛ اما به نظر می‌رسد از دیدگاه فقهی بحثی مستقل در پاسخ به این پرسش صورت نگرفته است مبنی بر اینکه آموزش استدلالی عقاید و معارف اسلامی چه حکمی دارد.

بر اساس نتایج یک پژوهش (موسوی، ۱۳۹۱: ۹۶) آموزش استدلالی در اصول بنیادی عقاید، واجب است و در تفصیل اصول عقاید و نیز عقاید غیراصولی و بقیه معارف و آموزه‌های اسلام، آموزش استدلالی، مستحب است؛ ولی وجوب و استحباب آن از نوع تعیینی نیست و در کنار دیگر روشها، مشروعیت دارد و به اقتضای موقعیت تربیتی، باید از روشهای مناسب بهره برد. همان گونه

که در آیه شریفه «ادع الی سبیل ربک» (نحل/۱۲۵)، تکلیف دعوت به دین و راه خدا، و جوب تعیینی دارد، مکلف در انتخاب روشهای دعوت، مخیر است و می تواند از حکمت و یا موعظه حسن و یا جدال احسن و یا همه، بهره گیرد مگر اینکه «آموزش استدلالی» تنها راه (به اصطلاح مقدمه منحصر) برای تربیت اعتقادی باشد و بر این باور باشیم که تربیت اعتقادی نیز تکلیفی واجب است؛ در این صورت می توان گفت «آموزش استدلالی عقاید، واجب است».

نتیجه اینکه

– روش آموزش استدلالی در تربیت اعتقادی مستحب است و ترک آن (یعنی آموزش غیراستدلالی و تلقینی) ترک مستحب.
– اگر تربیت اعتقادی واجب و آموزش استدلالی تنها راه ادای این تکلیف باشد، آموزش استدلالی واجب، و ترک آن (یعنی تلقین کردن) حرام است.

۵ – اصل تربیتی «وجوب صیانت»

پنجمین دلیل برای اثبات حرمت تلقین در تربیت دینی با بهره گیری از یکی از آیات قرآن کریم، که خود قاعده‌ای فقهی را رقم می زند، سامان می یابد. بر اساس آیه ششم سوره تحریم (یا أَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) والدین باید خانواده خود را از درافتادن به آتش دوزخ بازدارند. بر اساس منابع تفسیری و روایی، وقایه و نگهداشت خانواده از ورطه گناه با روشهایی چون موعظه، آموزش، امر و نهی، تأدیب و ... حاصل می شود. به هر صورت این دستورالعمل عمومی فقه، تمام فعالیتها و برنامه ریزیهای تربیتی را دربرمی گیرد تا نتیجه اش، دوری از آتش دوزخ باشد (اعرافی، ۱۳۹۳).

تقریر دلیل پنجم برای حرمت تلقین در تربیت دینی به این شکل است:

– بر اساس آیه، والدین نسبت به صیانت فرزندان از گناه، وظیفه‌ای الزامی دارند.
– آموزش تلقینی در تربیت دینی، موجب بنا نهادن ایمانی تلقینی و سست بنیاد، و موجب هلاکت و وقوع در آتش گمراهی در دنیا و آتش عذاب در آخرت می شود.
– پس، صیانت و اقدام به آموزش استدلالی و خردپروانه در تربیت دینی بر والدین واجب و انتخاب روش تلقینی در این عرصه، حرام است.

در مقام بررسی این دلیل باید به نکاتی توجه کرد:

- قاعده صیانت از دید کبروی مورد پذیرش است.

- اما صغرای دلیل، مخدوش است؛ چرا که در همه وضعیتها، تلقین موجب چنین پیامدهایی نمی‌شود و بسته به اوضاع خاص، احتمال دارد که آموزش تلقینی در تربیت دینی چنین پیامدهایی را دربر داشته باشد. خلاصه اینکه، چنین پیامدهایی، همگانی و همیشگی نیست (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال).

- البته باید توجه کرد که در هر موردی که کارشناسی، چنین پیامدهایی را برای تلقین تشخیص داد، قاعده صیانت در این مورد صادق خواهد بود و تلقین حرام است.

- هم چنین در صورت تمام بودن دلالت این دلیل بر حرمت تلقین، حکم «حرمت تلقین در تربیت دینی» تنها به فضای خانواده اختصاص دارد و برای تعمیم این حکم به غیرخانواده، باید دلیلی دیگر اقامه کرد؛ برای نمونه به «الغای خصوصیت» یا «تنقیح مناط» تمسک کرد.

- نتیجه اینکه نمی‌توان میان آموزش تلقینی و وقوع در آتش عذاب الهی و گمراهی عقیدتی، ملازمه‌ای همیشگی برقرار نمود و از این دید، دلیل ناتمام است؛ هرچند اگر با نظر کارشناس، چنین ملازمه‌ای ثابت شود، طبق قاعده صیانت، بهره‌گیری از تلقین در تربیت دینی حرام است.

۶- اصل تربیتی «وجوب اتقان روشهای تربیتی»

به عنوان ششمین دلیل برای اثبات ممنوع بودن کاربرد تلقین در تربیت دینی، می‌توان به یکی دیگر از اصول تربیتی تمسک کرد. تقریر این دلیل، چنین است:

- اتقان عمل و محکم کاری در کارها، واجب است.

- از جمله عرصه‌های تطبیق قاعده اتقان عمل، روشهای تربیتی است.

- تدریس دین به شیوه استدلالی و خردپورانه موجب اتقان تدریس و تأثیرگذاری بیشتر در آگاهی‌بخشی و باورسازی است و در مقابل، آموزش تلقینی در تربیت دینی با آسیبهایی همراه است.

- پس، آموزش استدلالی در تربیت اعتقادی و تربیت دینی (از باب اتقان عمل) واجب، و ترک

آن (یعنی خردناپروری و به کارگیری تلقین) حرام و ممنوع است.

در نقد و بررسی این دلیل، نکاتی شایان ذکر است:

- باید توجه کرد که اصل اتقان عمل، قاعده‌ای الزامی نیست. این قاعده به حدیثی مستند است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به هنگام دفن سعد بن معاذ و مسطح نمودن قبر وی، این جمله را فرمودند: «ولکن الله یحب عبداً اذا عمل عملاً أحکمه» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶: ۲۲۰؛ همو، ۱۴۰۴، ج ۲۲: ۱۰۷): خداوند بنده‌ای را دوست دارد که وقتی کار را انجام می‌دهد به شکل مستحکم انجام دهد. هم چنین در جریان دیگری، جمله‌ای مشابه آن فرمودند: «وقتی یکی از شما، کاری انجام می‌دهد، باید متقن انجام دهد» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۲: ۱۵۷ و ۲۶۴). در هر صورت، این قاعده یکی از قواعد مهمی است که می‌تواند مبنای تحول در مباحث فقهی و فقه تربیتی باشد؛ هرچند به شکل مستقل و مستوفی در کتابهای فقهی مورد بررسی قرار نگرفته است؛ اما باید توجه کرد که این اصل، الزامی نیست و نمی‌توان از «وجوب اتقان عمل» سخن گفت و نهایتاً می‌توان از استحباب آن دفاع کرد. بنابراین کبرای دلیل، مخدوش است.

- برای مبنای اگر در مواردی، آموزش استدلالی موجب اتقان تربیت دینی و آموزش عقاید باشد، آموزش استدلالی و خردپرورانه مستحب است و در نتیجه ترک آن (یعنی آموزش تلقینی) تنها ترک استحباب است و حرمتی نخواهد داشت.

۷- وضعیت خاص (عروض عناوین ثانوی)

در ابتدای دلیل هفتم برای دفاع از حرمت کاربرد تلقین در تربیت دینی باید یادآور شد که شش دلیل پیشین درصدد بود تا حکم اوّلی^(۴) تلقین را استنباط کند. دلیل هفتم با نگاهی به عروض عناوین ثانوی در کاربرد تلقین در تربیت دینی، تلاش می‌کند حکم ثانوی آموزش تلقینی را استنباط کند.

دلیل هفتم به این صورت سامان می‌یابد که بر اساس تفاوت‌های فردی متریبان، اوضاع اجتماعی، خانوادگی و ... ممکن است آموزش تلقینی در فضای تربیت دینی موجب «إضرار، اضلال و ...» به متریبی شود؛ بدین صورت که ایمانی متزلزل و نااستوار را بنیاد نهد و یا شخصیتی متصلّب را پی‌ریزی کند که ضررهای روانی و عقیدتی جبران‌ناپذیری را موجب، و یا عناوین ثانوی دیگری عارض شود؛ در این صورت از باب عروض عناوین ثانوی، می‌توان از حرمت تلقین در تربیت دینی سخن گفت؛ به عبارت دیگر، اگر بر مبنای نظر فقیهی، کاربست تلقین در تربیت دینی، حرام نباشد

با عروض عناوین ثانوی، حکم اولی تغییر می‌کند و ممکن است در وضعیت ویژه به حرمت بدل شود.

جمع‌بندی

برای آزمون فرضیه «ممنوع بودن تلقین در تربیت دینی» هفت دلیل به نفع ممنوع بودن اقامه شد. در بررسی این دلایل چند نکته مدنظر بود: اول اینکه آیا هر دلیل می‌تواند ممنوع بودن تلقین را در تربیت دینی اثبات کند. ثانیاً اینکه هر دلیل به چه محتوای درسی ناظر است و ثالثاً اینکه هر دلیل به کدام مرحله از مراحل تربیت و چه وضعیتی از متریبان ناظر است.

نتایج این بررسیها در جدول زیر خلاصه می‌شود:

جدول تناظر دلایل، محتوا و وضعیت متریبان

عنوان دلیل	ناظر به محتوای تربیت دینی (عقاید، اخلاق و احکام)	ناظر به سن و وضعیت متریبی	نتیجه فقهی
۱. وجوب پی‌جویی دین	عقاید-گزاره‌های پیشین و عقلی	پس از تکلیف	تلقین در گزاره‌های پیشینی (اصول بنیادی عقاید) حرام است.
۲. وجوب معرفت یقینی	عقاید (همه گزاره‌ها)	مطلق	آموزش تلقینی اصول بنیادی عقاید به متریبانی که به سن تکلیف رسیده‌اند، ترک استحباب است.
۳. وجوب معرفت استدلالی	عقاید (همه گزاره‌ها)	مطلق	در آموزش اصول بنیادی عقاید، روشهای تلقینی و غیراستدلالی حرام است. تلقین در آموزش تفصیل عقاید، جایز است.
۴. وجوب آموزش استدلالی در تربیت اعتقادی	عقاید (همه گزاره‌ها)	دارای توان شناختی	آموزش استدلالی در تربیت اعتقادی واجب نیست و دست بالا آموزش استدلالی مستحب و ترک آن (تلقین نمودن) ترک استحباب است.
۵. وجوب صیانت	هر سه/تربیت دینی	عدم توان شناختی	آموزش استدلالی در تربیت اعتقادی واجب نیست و حتی استحباب هم ندارد (چون متریبی توان شناختی ندارد)؛ پس تلقین در این موارد حرام نیست.
۶. وجوب اتقان در روشهای تربیتی	هر سه/تربیت دینی	مطلق	میان آموزش تلقینی و وقوع در آتش و گمراهی عقیدتی ملازمه همیشگی نیست؛ پس همیشه تلقین حرام نیست؛ هرچند اگر بر اساس «کارشناسی»، چنین ملازمه‌ای ثابت شود، طبق قاعده صیانت، بهره‌گیری از تلقین در تربیت دینی، حرام است.
۷. عروض عناوین ثانوی	هر سه/تربیت دینی	مطلق	اگر در مواردی، آموزش استدلالی، موجب اتقان تربیت دینی باشد، آموزش استدلالی مستحب و ترک آن (آموزش تلقینی) ترک استحباب است. در صورت عروض عناوین ثانوی مانند اضرار، اضلال و ... تلقین حرام است.

همانطور که در ابتدای این نوشتار تأکید شد، کار ویژه این مقاله، تنها بررسی ممنوع بودن تلقین بوده است و مجالی برای طرح دلایل جواز تلقین و جمع‌بندی آن دلایل و منع و ارائه نظریه‌ای جامع وجود ندارد و این مهم به فرصتی دیگر موکول می‌شود؛ اما بررسی هفت دلیل ممنوع بودن تلقین نشان می‌دهد که اولاً تلقین در تربیت دینی به صورت همیشگی و همگانی ممنوع نیست و حرمت تلقین به موارد پیش گفته محدود است و بررسی تفصیلی موارد جواز کار بست تلقین در تربیت دینی به «بررسی ویژه» نیازمند است.

یادداشتها

- ۱ - در میان پژوهشها، دشواری ارائه تحلیل و تعریفی یکدست از مفهوم تلقین تا بدانجاست که تیسن (Thiessen) پس از اینکه معیارهایی را برای تحلیل این مفهوم متذکر می‌شود، توضیح می‌دهد که چون فلاسفه نتوانسته‌اند مفهوم دقیقی از تلقین ارائه کنند، این واژه گنگ و ابهام‌آمیز است. به همین دلیل، اتهام مربوط به تلقین در تربیت دینی هم کلامی نامفهوم می‌شود و به ایضاح نیاز دارد. به همین دلیل تا وقتی مراد خود را آشکار نساخته‌اند، انتظار پاسخ نداشته باشند (۱۹۸۴: ۲۷ تا ۴۳). چنین تعدد تعاریف و سردرگمی در تحلیلی واحد از مفهوم تلقین در روانشناسی نیز مشاهده می‌شود (سیدز، ۱۸۹۸).
- ۲ - معارف ضروری به معارف چهارچوبی و پایه‌ای دین ناظر است و تعیین ضروری بودن هر معرفت به نوع تأکید شارع و جایگاهی بستگی دارد که برای آن در مجموعه نظام معارف دینی در نظر گرفته است.
- ۳ - پیشینه گزاره‌های فقهی که به عقاید واجب التحصیل پرداخته‌اند در پژوهشی مستقل توسط صاحب همین قلم به تفصیل بررسی شده است. براساس این پژوهش روشن می‌شود که دست کم از زمان شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ق) در منابع فقهی و کلامی تعیین حکم دین‌آموزی و ترسیم باورهای واجب، پیشینه‌ای غنی در فقه شیعه دارد (ر.ک: اعرافی، ۱۳۹۱ الف: ۴۸۹ تا ۵۰۸).
- ۴ - هر رفتاری در حالت طبیعی خود به لحاظ ذات آن فعل، عنوان و حکمی در فقه اسلامی دارد که «عنوان اولیه» و یا «حکم اولی» خوانده می‌شود. عناوین ثانوی به حالات عارضی و استثنایی افعال گفته می‌شود؛ مانند اضطرار، اکراه، عسر و حرج و ... که با تغییر عنوان یک فعل، ممکن است عنوانی تازه بر آن صدق کند که ممکن است حکم جدید آن با حکم اول یکی، و یا مخالف باشد.

منابع فارسی

قرآن کریم.

- آل کاشف الغطاء، علی (بی‌تا). *النور الساطع فی الفقه النافع*. ج ۲. بی‌جا: بی‌نا.
- ایچی، میر سید شریف (۱۳۲۵). *شرح المواقف*. تصحیح: بدرالدین نعسانی. ج ۱. قم: الشریف الرضی.

- اعرافى، علیرضا (۱۳۹۱ الف). فقه تربیتی مبانی و پیش فرض‌ها. تحقیق و نگارش: سیدنقی موسوی. قم: اشراق و عرفان.
- اعرافى، علیرضا (۱۳۹۱ ب). فقه تربیتی یادگیری علم و دین. تحقیق و نگارش: سیدنقی موسوی. قم: اشراق و عرفان.
- اعرافى، علیرضا (۱۳۹۳). تربیت فرزند با رویکرد فقهی. تحقیق و نگارش: سیدنقی موسوی. قم: اشراق و عرفان.
- اعرافى، علیرضا (۱۳۸۳). متن درسهای خارج فقه تربیتی. سال تحصیلی سالهای ۸۳، ۸۴ ثبت شده در مؤسسه اشراق و عرفان.
- انصاری، مرتضی (بی تا). فرائد الاصول. ج ۱. بی جا: دفتر انتشارات اسلامی.
- باقری، خسرو (۱۳۸۴). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی. ج ۲. تهران: مدرسه.
- باقری، خسرو (۱۳۷۹). امکان، معنا و سازواری در اخلاق و تربیت اسلامی. دوفصلنامه تربیت اسلامی. ش ۱: ۱۹ تا ۵۶.
- بهشتی، سعید (۱۳۸۶). آیین خردپروری (پژوهشی در نظام تربیت عقلانی بر مبنای سخنان امام علی (ع)). تهران: دانش و اندیشه معاصر.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹). شرح المقاصد. تحقیق و تعلیق: عبد الرحمن عمیره. ج ۱. قم: الشریف الرضی.
- حسین زاده، محمد (۱۳۸۷). معرفت لازم و کافی در دین. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- حلی، حسن بن علی (۱۴۰۳). اشاره السبق. تحقیق: ابراهیم بهادری. قم: مرکز النشر الاسلامی.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۶۵ ش). الباب الحادی عشر. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- خمینی، سید روح الله موسوی (۱۳۸۲). تهذیب الاصول. ج ۲. تهران: اسماعیلیان.
- خوانساری، آقا جمال الدین (۱۳۵۹). مبدأ و معاد. تهران: نهضت زنان مسلمان.
- داودی محمد، (۱۳۸۶). سیره تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)؛ تربیت دینی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- سجادی، سید مهدی (۱۳۸۴). تبیین و ارزیابی رویکرد عقلانی به تربیت دینی: قابلیت‌ها و کاستیها. فصلنامه نوآوریهای آموزشی. ش ۱۱: ۳۵ تا ۵۵.
- شیخ طوسی (بی تا). عده الاصول. تحقیق: محمد مهدی نجف. ج ۳. قم: مؤسسه ال البيت.
- شفیلد، هری (۱۳۷۵). کلیات فلسفه آموزش و پرورش. ترجمه غلامعلی سرمد. تهران: قطره.
- شهیدثانی، زین الدین بن علی (۱۴۲۰). المقاصد العلیة فی شرح الرسالة الألفیه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- شهیدثانی، زین الدین بن علی (۱۴۲۱). رسائل الشهد الثانی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- فاضل مقداد (۱۴۲۲). اللوامع الإلهیة فی المباحث الکلامیه. تحقیق و تعلیق: قاضی طباطبائی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

- قمی، ابوالقاسم (بی تا). القوانین المحکمة فی الاصول. ج ۲، بی جا، بی تا.
- لاهیجی، فیاض (بی تا). شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام. ج ۲. اصفهان: مهدوی.
- محقق اردبیلی (۱۴۰۳). مجمع الفائده. ج ۲. قم: مرکز النشر الاسلامی.
- مرزوقی، رحمت الله؛ صفری، یحیی (۱۳۸۶). مبانی و روشهای تربیت عقلانی از منظر متون اسلامی. دوفصلنامه تربیت اسلامی. ش ۵: ۱۱۵ تا ۱۳۴.
- ملکی، حسن (۱۳۷۹). تربیت عقلانی در نهج البلاغه و دلالت‌های آموزشی آن. دوفصلنامه تربیت اسلامی. ش ۴: ۴۸۱ تا ۵۰۴.
- موسوی، سید نقی (۱۳۹۱). بررسی وجوب آموزش استدلالی در تربیت اعتقادی. فصلنامه پژوهشی در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی. ش ۱۵: ۷۳ تا ۱۰۰.
- موسوی، سید نقی (۱۳۹۲). تحلیل مفهوم تلقین در تربیت دینی. فصلنامه نوآوری‌های آموزشی. ش ۴۷: ۴۴ تا ۶۶.
- موسوی، محمد صادق (۱۳۷۸). تربیت دینی، هدایت یا تلقین. مجله معرفت. ش ۳۲، ص ۱۹ تا ۲۴.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴). بحار الأنوار. بیروت: مؤسسه الوفاء.

منابع انگلیسی

- Elmer J. Thiessen(1984), Introdoction and Religious Education, in : **Interchange**, Volume 15, Number 3, The ontario, Institute for Stadiesin Education.
- Sidis, Boris,(1898) **The Psychology of Suggestion**, New York, D. Appleton and Company, (from:http://www.sidis.net/boris_sidis_archives.htm).

